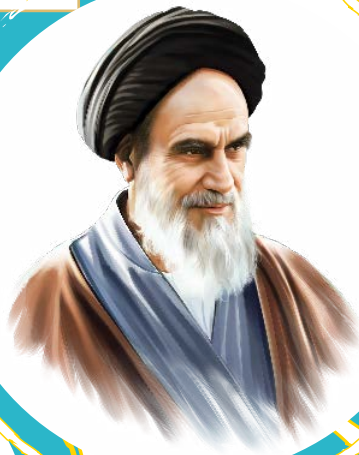


ما مأمور به وظیفه ایم یا...

مهمات نداریم. دشمن قوی تر از قبل شده است. جوان هایمان دارند پرپر می شوند. بعید است ما در این جنگ پیروز شویم. چه باید کرد؟! این شرح حال عده ای از مردم است، زمانی که تمام قوای ایران مشغول دفاع از حمله ناگهانی رژیم بعثی بود. «ما مأمور به وظیفه ایم، نه نتیجه!» این جمله ایست که امام خمینی برای روحیه بخشی به رزمندگان دفاع مقدس گفته. بعضی ها معتقدند که این فقط مختص به همان زمان و مکان است اما بعضی ها قصه را فراتر از این می دانند. واقعا ما مأمور به نتیجه نیستیم و فقط تکالیف مان به عهده مان هست؟ انسان مؤمن، تکلیف اندیش است، نه نتیجه گرا. این یعنی وقتی هدفی را از رزمندگان شناختیم و خواستیم به سمتش حرکت کنیم و در رکابش قدم برداریم، دیگر نباید نگران نتیجه کار باشیم. چرا که تحقق نتیجه، وابسته به حکمت خداست و چیزی دست ما نیست. آنچه که در قلمروی اختیارات ما جای می گیرد عمل به وظایف مان است. چه بسا ما تمام کارها را موشکافانه پیش برده باشیم و نتیجه محقق نشود یا قسمتی را ناقص پیش برده باشیم ولی راهمان نتیجه بخش شود. در هر صورت اصالت تکلیف بی اعتبار نمی شود، حتی اگر شکست بخوریم. چشم خداوند به تلاش های ماست نه آنچه که به آن رسیده ایم و ما هم باید تسلیم حکمت او باشیم و با نرسیدن به هدفی که برایش تلاش کرده ایم، زیر میز نزنیم و کاسه کوزه تکلیف را نشکنیم و فراموش نکنیم که در صورت عمل به تکلیف، شکست معنا ندارد. اصلا در نگاه دینی والهی این خبرها نیست. ملاک شکست و پیروزی ما متفاوت با جماعت مادی گراست. آدم هایی که دو دو تا چهارتای سود و ضررشان، آن چیزی است که می بینند و حس می کنند. انسان خدا باور، عملی که از سر ادای تکلیف الهی انجام می گیرد را چه به نتیجه برسد و چه نرسد، در هر دو حال پیروزی حقیقی می داند. فکر نکنید این یک شعار است. تا حالا شده برای هدفی سخت تلاش کنید و وقتی به آن نرسیدید ته ذهن تان بگویید تجربه جالبی بود. خیلی چیزها یاد گرفتیم و زنده باد اشتباه خوب من؟! اصلا انجام تکلیفی که خدا بر عهده انسان گذاشته است، خود به خود موفقیت و کامیابی است چون همان برنامه ریزی و تلاش و پشتکار، انسان را رشد می دهد و در مسیر کمال روحی می گذارد. تو چطور؟ نتیجه را بیشتر می بینی یا تکلیف را؟ کلاف را با چند موضوع روز کش می دهیم تا جایگاه نتیجه و هدف را در آنها پیدا کنیم. شاید بعد از کلاف این شماره، نگاه مان خیلی به شکست ها و موفقیت ها تغییر کرد.



یا نتیجه منو بدین یا...

چند وقت پیش با یک مشاور کنکور صحبت می کردم که تعریف می کرد دانش آموز ۱۸ ساله اش که سال ها سخت مشغول تلاش کردن برای کنکور بوده، سر جلسه آزمون حالش بد می شود و نتیجه مطلوب این آزمون جلوی چشمش نابود می شود. شاید شما بگویید فدای سرش، اما خودش طور دیگری فکر می کرد. دانش آموز، بعد از آزمون با اقدام به خودکشی، خودش را فدای این آزمون می کند. راستش از آن مشاور نپرسیدم نجات پیدا کرده یا نه! دلش را نداشتیم. اما چیزی که مهم است، آن سیستم ارزیابی کنکور است که نتیجه گرایی محض را در مغز داوطلبانش فرو کرده است. چه می شود که آن بچه کنکوری فکر می کند تعیین ارزشمندی و صلاحیت او به آن آزمون بند است؟! این که او چیزی نیست، به جز یک مشت عدد و رقم و درصد؟! درصدهایی که به موبندند و با یک سرما خوردگی، پایین می آیند و با کمی دیر کشیدن برگه آزمون از زیر دستان، بالا می روند. دانش آموزان زیادی را می شناسم که بعد از نگرفتن نتیجه مطلوب از کنکور، تست آی کیو دادند تا مطمئن شوند خنگ نیستند. چه آدم هایی که بعد از شکست در کنکور، فکر کردند یک آدم شکست خورده اند و همه جا قرار است همین اتفاق برایشان بیفتد. افسار زندگی رها کردند و دور تلاش برای موفقیت را خط کشیدند. این وسط اما تکلیف ما چیست؟ ما در برابر این سیستم نتیجه گرا چه کاری می توانیم برای خودمان بکنیم؟! یک جمله معروف وجود دارد که علم شده و هر کسی از راه می رسد به دانش آموزان کنکوری می گوید: «کنکور همه چیز نیست». اگر کنکوری باشید و آن آزمون را جدی گرفته باشید و سخت مشغول تلاش کردن برای آن، احتمالا شنیدن این جمله اعصاب تان را خرد می کند. احساس این را دارید که آنچه نوجوانی تان را خرجش کرده اید، کم اهمیت شمرده می شود. اشکالی ندارد؛ حق هم دارید. قدیمی ترها به ما می گفتند و اخم می کردیم و پشت گوش می انداختیم. ما هم به شما می گوییم و می دانم که شما هم به سال پایینی های خودتان این را با دلسوزی خواهید گفت. همیشه که نباید حرف های نوجوانه به مذاق تان خوش بیاید! این جمله حرفی برای گفتن دارد. جدای از این که وقتی از مرحله کنکور می گذرید، جهات رادر مقیاس بزرگ تری می بینید و کنکور کوچک تر می شود، مسأله اصلی این است که هزار راه موفقیت وجود دارد و وقتی شما از بین آن، کنکور را انتخاب و برایش تلاش می کنید، بخشی که مربوط به خودتان است را انجام داده اید. نتیجه در اختیار قدرت شما نیست و چیزی هم که درمورد این اتفاق مهم است، فرآیند طی کردن سال کنکور است و چیزی که افتخار کردنیست، نه عدد رتبه بلکه عدد تست هایی است که طی سال گذشته اش تمرین کرده ای. پس فکر کردن به نتیجه را رها کنید و مسیر را مثل یک سرباز با عزت شمشیر برزید و مفتخر باشید.

کجا باید

در باب دو گانه

شاید اصلا اسمش را نمی دانم می افتید و حرص تان در می از آن باشد. یعنی اگر تلاش نظریه ای است که در ارزیابی بود این کارها را انجام بدهی.

فاطمه پورابراهیم

نوجوانه



نمره بیست

چه کسی است که حداقل یک بار به خاطر نمره و ریزش در به عشق دیدن آن عدد بیست روی برگه و نمی بینی. وقتی که استعداد درسی را نداری و از بوق سگ قبولیت تحسین هیچ کسی را بر نمی انگیزاند. آن همه احسان می شد طور دیگری هم زندگی کرد؟! نمره، حرف یا عددی است که انجام امتحانی با آن کمیت، دانش دانش آموزان را می سنجند. همانی را نشان می دهد و سر صلاحیتش حرف و حدیث های زیادی وجود دارد و مهارت او ارتباط مستقیم دارد؟ شاید حالا یاد دانش آموزی بیفتید که کسی که اضطراب، تمام آزمون های شفاهی اش را خراب می کند. در واقع یک استاندارد است. آیا امتحانات مدارس ما مجموعی از اینها هستند؟ مهم ترین که مجموع همه اینها به علاوه میزان علاقه و مهارت و استعداد دانش سنجیده شود. ارزش نمره کسی که از ریاضی متنفر است و ۱۷ می شود با کسی که در ورزش مستعد است و ۲۰ می گیرد با دانش آموز بی استعداد نباید یکی باشد به فرآیند. آموزش و پرورش به آسیب بی توجهی به فرآیند یادگیری و تلاش ها است. یعنی آنجا برای کسی مهم نیست تو با توجه به استعداد و مهارت و علاقه چیزی که مورد توجه است، عدد روی برگه تو و نتیجه ات است. البته چند سال توصیفی جایش را گرفته. اما فرهنگ فرآیندگرایی در تحصیل چقدر در جامعه وجود دارد؟ حتما شما هم مادری رادیده اید که علی رغم فرآیند توصیفی، برگه امتحانی فرزندش را می گیرد و غلط هایش را می شمرد. پس خوب است قبل از آموزش و پرورش، یک جوالدوز به خودمان بزنیم.

